

عصای موسی و جادوی فرعون

از انقلاب مشروطه به این طرف و تجدیدی که ناشی از این حرکت فرهنگی - اجتماعی ایرانیان بود، موضوع ادبیات فارسی نیز چونان برخی از ابواب فکر و اندیشه گذشته مورد تجدید نظر قرار گرفت و نوآوران آن روز هر یک به شدت و ضعف خواستار بازنگری و بازاندیشی در محتوا و شکل آثار ادبی ایران شدند.

در زمینه فکر، بعضی از تندتازان این معرکه خواهان شستن دفتر و دیوان گذشتگان گردیدند به این بهانه که بدآموزیهای به ظاهر پندآمیز بزرگان ادب فارسی ما را در ظلمات جهل و درکات عقب ماندگی نگهداشته است، و در زمینه شکل، این سخن پیش آمد که قصیده و قطعه و مثنوی و مستزاد تا کی؟ و تکیه بر گلستان و منشآت قائم مقام زدن تا چند؟

نخستین پی آمدهای این به خود آمدنها راه را بر اندیشه و شکل تازه ادبیات فارسی گشود. اما حال که قریب صد سال از آن جنبش نخستین و یکی دو موج پس از آن می گذرد و چهار نسل پی در پی هم آمده اند نوعی سهل انگاری و آسان پنداری و بی اعتنایی به ادب و اندیشه فارسی ریشه گرفته است که خالی از خطرات چندی نیست. حقیقت آن است که سنگینی بار خزانه زبان و ادب و اندیشه ایرانی آن چنان است که هر تن بی توشی را توان برداشتن این بار گران نیست، و از سوی دیگر شرایط زمان، دیگر مجال آن را نمی دهد که «ادیب آریب» در معنای گسترده آن در مکتبها و مدرسه ها

پرورده شود.

این مشکل در نزد جوامع غربی نیز سابقه دارد و ادبیات کلاسیک اروپایی در برابر نوآوریهای پی‌درپی روزگار گرفتاریهایی از همین دست داشته است که از آن جمله می‌توان کم‌توجهی نسلهای تازه را به میراث‌های کهن در زمینه شعر، نثر و نمایشنامه‌نویسی یاد کرد.

اروپاییان چاره این درد را زود یافتند و به‌اشکال مختلف سعی در ساده کردن آثار و افکار بزرگان علم و ادب خود نمودند و حتی این ساده‌سازی را به کتاب‌های درسی راه دادند. مشابه این تلاش در سالهای بعد در ایران با همت استادانی چون محمد علی فروغی، دکتر خانلری، دکتر صفا، دکتر یارشاطر و دکتر زهرا خانلری از راه تلخیص و ساده کردن آثار ادبی ایران و منتشر ساختن آنها به‌صورت جزوه‌های کوچک جامعه عمل به‌خود پوشید.

اما در این زمینه باب یک «بررسی انتقادی به زبان ساده و در خور فهم عوام» از محتوای آثار ادبی و فکری ایران بسته بود. شاید اولین کسی که به فکر آن افتاد تا این در بسته را بگشاید و این گنجینه را به محک دیگری در بوته امتحان بگذارد علی دشتی بود.

دشتی در سالهای آخر عمر خود قدم در عرصه‌ای نهاد که به کارهای تجربی او چه در زمینه سیاست و چه در جهت داستان‌نویسی شباهتی نداشت. او به فکر آن افتاد که بزرگان ادب فارسی را به نسل تازه معرفی کند و این معرفی را از طریق ارائه جوهر اندیشه آنان و نقد این اندیشه انجام دهد. حاصل تلاش دشتی که شاید ماندگارترین بخش از حیات سیاسی - اجتماعی - ادبی او باشد مجلدات چندستی است که درباره حافظ، سعدی، مولانا، خیام، خاقانی و غیره به‌رشته تحریر درآورده است و برای هر کدام با ذوق روزنامه‌نگاری خود عنوان یا «تیترا» مناسبی برگزیده چون: دمی با خیام، قلمرو سعدی، سیری در دیوان شمس، نقشی از حافظ، و شاعری دیر آشنا.

کار دشتی در این زمینه و نیز زمینه نقد اندیشه‌های فلسفی برخی از متفکران مسلمان در آثاری چون عقلا برخلاف عقل، در بجهت تازه‌ای به‌روی دوباره نگریستن به محتوای فکری آثار ادبی ایران گشود. لطف بزرگ کار دشتی در این بود که به سائقه و سابقه روزنامه‌نگار بودن و زبان مردم را شناختن و به آن زبان به آسانی گفتن و نوشتن، این آثار را طوری خلق کرد که یک خواننده متوسط می‌تواند کتاب را در دست بگیرد و بی‌احساس خستگی و ملال آن را بخواند و چون کتاب را فروبست، باور کند که «دمی

عصای

با خیه

اعتنا

مقاله

صاح

خود

شمر

به‌نظ

سعی

زمینه

کلا

راد

دیة

چم

ص

ایر

از

س

خ

بر

ط

با خیام» بوده یا در قلمرو گسترده سخن سعدی گامی زده است. آشنایی دشتی به ادب قدیم و جدید عرب و تا حدودی ادبیات اروپایی در حد قابل اعتنایی شعر و نثر فارسی، به وی امکان داد که کتابهای ساده و جاندارش را به صورت مقالاتی حتی قابل انتشار در یک روزنامه یومیه معمولی بنویسد. ادای حق دشتی در این مقدمه از آن جهت بود که گفته شود یک روزنامه نگار صاحب ذوق و دانش چه کمکی به تسهیل فهم ادب کهن فارسی به همزبانان همزمان خویش کرده است.

در کنار دشتی عده‌ای از همفکران او نیز بودند که باید آنان را در زمره اصحاب وی شمرد. خانه او مجمع این کسان بود و هر یک از آنان در کار خود صاحب نظر بودند و به نظر می‌رسید که دشتی مشوق همه آنان بود، از حبیب یغمایی تا کسمایی و از رعدی تا سعیدی سیرجانی.

به نظر من در این میان سعیدی سیرجانی تنها کسی بود که درستی راه دشتی را در زمینه کارهای ادبی آخر عمر او تحسین می‌کرد و می‌کوشید از او پیروی کند. در یک کلام سعیدی «پیر» خود را در این راه یافته بود.

اینک که سعیدی در تاریخ ادبیات معاصر ایران در جایی نشسته است که خود آن را دانسته، هوشیارانه و به آگاهی برگزیده بود، جای آن دارد که به نحوه کار او که نوعی دیگر از برخورد دشتی‌وار با ادب فارسی است اشاراتی داشته باشیم.

در میان آثار سعیدی که بعد از «انقلاب اسلامی ایران» نوشته و منتشر ساخته است چهار کتاب با تکیه بر داستانهای ادب فارسی قابل ذکر است بدین شرح: ۱ - شیخ صنعان؛ ۲ - ضحاک ماردوش؛ ۳ - سیمای دوزن؛ ۴ - بیچاره اسفندیار.

بررسی تفصیلی این چهار کتاب شاید خود محتاج تألیف کتابی جداگانه باشد، و این مقاله که به اشاره و راهنمایی استاد ارجمند دکتر جلال متینی به رشته تحریر درآمده از شمار تحقیقات ادبی خارج است و در حقیقت ادای احترامی است به مردی که جان بر سر راه آزادگی نهاد.

اما پس از خواندن این چهار کتاب و نیز برخی از مقالات سعیدی می‌توان به طور خلاصه دیدگاههای او را در مورد طرز استفاده از داستانهای تاریخی و افسانه‌ای ایرانی برای تفهیم ساده‌تر پیامهای نهفته در این متون به این شرح طبقه بندی کرد:

اول - سعیدی به داستانها و روایات ادب کهن فارسی به چشم متفکری می‌نگرد که طبایع و اخلاق و نیز آداب زمانه را از درون پوسته افسانه بیرون می‌آورد و سر و پند آن

را به نمایش می‌گذارد.

دوم - در این راه او صرفاً یک خواننده ساده و راوی ساده حکایت به زبان ساده نیست. در هر یک از این چهار اثر او عناصر سازنده داستانها را به دقت بررسی کرده و آن‌گاه استنباط خود را برای دریافت بهتر حکایت به زبانی نه‌چندان ساده، اما قابل فهم برای طبقات مختلف خواننده - از جهت سطح و سواد فرهنگی آنان - بازگو کرده است به این صورت:

۱ - در شیخ صنعان، او به جوهر قدرت که سرچشمه فساد در نزد انسان است اشاره دارد. شیخ صنعان سعیدی در دل قرون زندگی نمی‌کند بلکه در روزگار ما جامه تقوا بر تن در معرکه ظاهر می‌شود و به‌وسوسه «قدرت خانم» چنان دامنش از دست می‌رود که قدرت باره‌ای بی‌طاقت می‌شود و سرمست از احسنت‌ها و زهازه گفتنهای پیرامونیان، دیگر آن زاهد خلوت‌نشین وارسته نیست. حاکمی است مسلط بر جان مردمان و اسیر دست پیرامونیان. شیخ صنعان سعیدی از دهلیز قرون به آسانی گذشته است و در سیمای هر رهبر خودکامه‌ای که به ذهن شما نزدیکتر است ظاهر شده. قدرت از تقوای او فساد پدید آورده که بسی از فساد معمول و متداول، خطرناکتر و لاعلاج‌تر است.

۲ - در ضحاک ماردوش، سعیدی به ظلم پرداخته است که عامل خیزشها و شورشهای مظلومان است. ضحاک ماردوش در نگاه سعیدی حاکم ظالمی است که برای ادامه ظلم خود نیاز هر روزه به ظلم بیشتر دارد و به این طریق در منجلابی فرو می‌رود که هر روز او را بیشتر در خود غرق می‌کند. ضحاک او مال دوران اسطوره‌ای شاهنامه فردوسی نیست. سعیدی در حقیقت ضحاک فردوسی را بهانه شکل دادن به مطلق ظلم کرده است. ضحاک ظالم مثل تمام ظلمه، خودبین، خودرای، خودکامه و در عین حال ساده‌دل و زودباور و فریفته تملق است. سعیدی نشان می‌دهد که ظالم چگونه «عدل» خویش را باور دارد و هرچه ظلم می‌کند، آن ظلم را عین عدل می‌داند و به همین سبب است که خیره‌سرانه و در عین حال ابلهانه خود را به بند کاه و فریدون می‌دهد.

۳ - در سیمای دو زن، سعیدی صورت زن عرب و زن غیر عرب را در کنار هم می‌گذارد. در این معنا که آزادگی را با بردگی برابر می‌نهد. این آزادگی شیرین تنها آزادگی زنانه نیست، نوعی فراغت خاطر انسانی است از قید و بندهایی که جهل با نام سنت بر دست و پای هر کس می‌گذارد و بردست و پای زن بیشتر.

لیلی او تصویر هزار و هزار ساله زن است در چارچوب تقیدات و اعتقاداتی که دین، سنگ زیرین بنای آن است. زیرکی نظامی را که لیلی و مجنون او متعلق به بی‌ایامی

روزگار پیش یا همزمان با ظهور اسلام و یا بعد از اسلام است، سعیدی با هوشیاری بیشتری به از ازل تا به ابد تعبّد زن برده و آن گاه تصویری از زن ناتوان، متظاهر و حيله گر که چاره‌ای جز این چنین بودن ندارد ارائه داده است و آن را در مقابل زنی قرار داده که می‌تواند در عین زیبایی و تهور و آزادگی پاکیزه‌دامن و سرکش بماند و حتی چون خاری خنده در پای مردان هوسباز بنشیند. سعیدی در این اثر در حقیقت نشان داده است که می‌توان زن بود، آزاده بود، دلداة مرد بود، ولی زن مذکر نبود، همچنان که زن تسلیم سرفروشت و دست و پا شکسته نبود، و با خیال مجنون زیر سقف ابن‌سلام آشی نپخت و شباهنگام بستری نگسترده. سیمای دو زن سعیدی همچنان که در نزد خود نظامی در حقیقت صورت آرزویی زن رها شده است در برابر زن همیشه گرفتار تاریخ مردانه ما.

۴ - در بیچاره اسفندیار، سعیدی «خود خدایینان» و فراغته تمام زمانها را برای خواننده تصویر می‌کند. پدری که بستن دست رستم آرزوی اوست و چون خود مرد میدان نبرد نیست پسر روین‌تن خود را به نبرد با تهمتن برمی‌انگیزد. اسفندیار بیچاره غلام کمربسته خدمت پدری است که مهر فرزندی در دلش جایی ندارد. «پیامبر شاهی» است که جهان و هرچه در او هست را ذره‌ای ناچیز می‌داند و اسفندیار با همه روئین‌تی پیش توسن خودخواهی او سپر انداخته است. اسفندیار را سعیدی مظهر مجسم تمام پهلوانانی کرده است که با تن روئین از ایدئولوژی و مغز تپی از باور حقیقت به نبرد با راستی فرستاده می‌شوند. سعیدی هوشیارانه داستان غم‌بار «مغزشویی» عقیدتی را در مثل اسفندیار مجسم ساخته است و اسفندیار او مانند همه شیفتگان فرمان رهبر حتی نصیحت مادر و کسان و خیرخواهان را نمی‌پذیرد، و به التماس و زاری مردی که گردن به ظلم مرکب نمی‌نهد گوش فرا نمی‌دهد. جان بر سر این کار می‌بازد و «اسب اسفندیار» بی‌سوار به سوی آخور روانه می‌گردد و «باره رستم جنگجوی» با خداوندش به ایوان بازمی‌آید.

سعیدی در گزارش بیچاره اسفندیار خود، پهلوان هوش‌باخته را در برابر جهان پهلوان گردن افراخته قرار داده است و به خواننده «رستم و اسفندیار» یادآور می‌شود که روئین‌تی جسم در برابر چشم آگاهی خرد به جوی نمی‌ارزد.

سوم - و اما، سعیدی در راه ساده کردن، امروزی کردن و به عمل نزدیک کردن افسانه روشی جز دشتی دارد. دشتی شاعر را با شعرش و متفکر را با فکرش در ترازوی نقد می‌نهد. و در این راه به سراغ نتیجه‌گیری نمی‌رود - شاید به استثنای عقلا بر خلاف عقل - بلکه بیشتر سعی او این است که نقطه نظرهای خود را به عنوان روزنامه‌نگاری که

به‌دهلیز تاریخ ادبیات سفر کرده و با شاعران زودآشنا و دیرآشنا نشست و برخاست داشته مطرح سازد و حتی گاه صاحب سخنی چون سعدی را از باب گلستان ملامت کند و از بابت بوستان ستایش.

در حالی که سعیدی به یک جهان‌بینی تاریخی در مورد قهرمانان و داستانهای شاعران دست یافته و این جهان‌بینی را به موازین خرد امروزی منتقل کرده است و نتیجه یا پند حکایت را نه آن‌طور که شاعر، بلکه آن‌طور که یک صاحب درد دردشناس می‌بیند و می‌خواهد منعکس می‌کند.

در این راه سعیدی گامی از دشتی پیشتر است. او برای بیان منظور خود و جان دادن و به‌جلا در آوردن منظورش از تمام امکانات تاریخی، مذهبی، ادبی و روایی، حاضر در ذهن وقاد نکته‌بینش کمک می‌گیرد. به‌همین جهت نثر او و زبان او در عین سادگی ریشه در آبخور فرهنگ عمیق و ادب گسترده فارسی دارد. یک خواننده ساده سعیدی، هنگام خواندن اثر او از چیره‌دستی نویسنده در بیان مقصود لذت وافر می‌برد و یک خواننده آگاه به پیچ و خمهای زبان و فرهنگ فارسی لذت او فر.

برای بیان این دقیقه چاره‌ای جز آن ندارد که تنها به یک مقاله کوتاه سعیدی در ۱۷ صفحه، با عنوان «نامه‌ای به‌جای مقاله»^{*} او اشاره کنم. من پس از خواندن این «نامه» یا «مقاله» بر اساس روش تحلیل محتوایی، چهار زمینه اصلی در آن یافتم و به‌شماره کردن آنها پرداختم. سعیدی در این هفده صفحه که در حقیقت به قول خودش به سراغ حافظ رند رفته تا نشان دهد که «این رند شیرازی با نفوذ جادویی سخنش چه به روزگار مسلمان مبارز متعهدی مثل امیر مبارزالدین مظفر آورده و چه داغ باطله‌ای بر نام نازنین مرد مؤمن زده است که هنوز هرجا صحبت محتسب می‌شود، خلائق به یاد او می‌افتند.» (ص ۶۴۳).

این بنده در این «نامه» یا «مقاله» با شمارش استمداد گرفته از حافظه خویش مشاهده کرد که: سعیدی با این احاطه‌ها و این پیامها به سراغ عصر حافظ رفته و آن را به روزگار ما آورده است:

۱ - استفاده از مصطلحات فرهنگ عامه: ۴ مورد مانند: «من هنوز در نخستین خم زجر آور کوچکم چکنم گرفتارم» (ص ۶۴۲)

* «نامه‌ای به‌جای مقاله»، ایران‌نامه، سال ۶، شماره ۴ (تابستان ۱۳۶۷)، ص ۶۴۲-۶۶۶؛ سعیدی سیرجانی همین «نامه» را با عنوان «من و این کارها»، در کتاب قه‌بساط، ص ۱۹۵ - ۲۱۶، کتابفروشی ایران، مرلند سال ۱۹۹۱ چاپ کرده است.

۲ - استفاده از اشعار، آیات قرآنی، اخبار مذهبی: ۵۱ مورد. از این ۵۱ مورد، چهار مورد نقل آیات قرآن و احادیث و... است مانند «يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ». ۴۷ مورد استفاده از شعر شاعران فارسی زبان، در مرحله اول خود حافظ است. سعدی و مولانا و فردوسی و حتی قآنی و ایرج در اثر سعیدی جای به جای خود را نشان داده‌اند.

مثل ایرج در این جمله او:

«و با این استدلال اگر گویی نظربازی حرام است گناه اول ز حوا بود و آدم»
(ص ۶۴۵).

نمی‌دانی نظربازی گناه است ز ما تا قبر چار انگشت راه است

مثل فردوسی در این جمله او:

«مردم پیشواپرست این سرزمین عجایب پرور در به در به دنبال کسی می‌گردند که خون پاک مغولی در عروقت جریان داشته باشد تا او را به شاهنشاهی ایران برگزینند و سرود «چه فرمان یزدان چه فرمان شاه» در پیشگاهش سر دهند» (ص ۶۴۶).

مثل مولانا در این عبارت:

«نویسندگان ساده لوح تواریخ که به قساوتها و خوف‌ریزیها [ی امیر مبارزالدین] اشارتی کرده‌اند نمی‌دانسته‌اند که آدم کشیهای او با کشتارهای فاتحان و جهانخوارگان فرق دارد. نمی‌دانسته‌اند که او تیغ از پی حق می‌زده است و در کشتارها بنده حق و مجری احکام الهی بوده است» (ص ۶۵۲).

گفت من تیغ از پی حق می‌زنم بنده حقم نه مأمور تم
مثل سعدی در این جمله:

«و حال آن که دهها و صدها حاکم و سلطانک دیگر در همان قرن هشتم و در همین سرزمین حوادث خیز ایران وجود داشته‌اند که از نام و هستی هیچ کدامشان به روی زمین یک نشان نمانده است» (ص ۶۴۶).

بس نامور به زیر زمین دفن کرده‌اند کز هستیش به روی زمین یک نشان نماند

و قآنی شیرازی در این عبارت:

«از این طرف دنیا قیافه درهم رفته جناب عالی را می‌بینم که با چروک بر گوشه لب نشسته و ابروان گره خورده و سؤال از تنگنای سینه بر لب آمده که یعنی چه؟ چه ایراد و اعتراضی بر حافظ می‌توانی داشته باشی؟ پاسخ بنده این خواهد بود که نه ده نه صد هزارها.»

یگانه‌ای که از شرف دو عالمند چاکرش ز کاینات منتخب سه زوج و چار گوهرش
به پنج حس و شنس جهت تثار هفت اخترش به هشت خلد و نه فلک فکنده سایه معجرش

به خلق داده سیم و زر نه ده، نه صد، هزارها

و آنگاه در ۳۵ مورد دیگر از ۵۱ مورد استفاده از شعر و حدیث از خود حافظ شاهد مثال آورده است و گاه تمام یک عبارت را به یمن کلام خواجه ساخته.

«با عوض شدن خان حاکم یکباره سلیقه‌ها دگرگون گشت و در خمخانه بیستند و گیسوی چنگ بریدند و موسم وریع و روزگار پرهیز فرارسید؟» (ص ۶۵۸).

در میخانه بیستند خدایا میسند که در خانه تزویر و ربا بگشایند
گیسوی چنگ برید به مرگ می ناب تا همه مفیجگان زلف دو تا بگشایند
ز رنگ باده بشوید خرقه‌ها در اشک که موسم وریع و روزگار پرهیز است

۳ - اشاره مستقیم و نقل بلاواسطه از متون تاریخی، به منظور ترسیم سیمای زمانه و طرح اساسی اندیشه‌های مقاله. در این کار سعیدی به راستی استادی کم‌مانندی از خود نشان می‌دهد زیرا که وقتی طرح فکری خود را عرضه می‌دارد در تمام تواریخ عصر با دقت، رندی و امان نظر آن برشها و قطعاتی را برمی‌گزیند که می‌خواهد به دستیاری آنها به نتیجه‌گیری مطلوب برسد. مثلاً در پانویس همین مقاله، ما به ۳۷ مورد استفاده او از تواریخ زمان حافظ برخورد می‌کنیم.

۴ - هنر درآمیختن گذشته و حال که در حقیقت جان مقالات و کتابهای سعیدی‌ست. سعیدی در تمام تحلیلهای خود چون راوی چیره‌دستی خواننده را به روزگار گذشته می‌برد و چون جادوگری زمان‌شکن او را به عصر حاضر برمی‌گرداند. راز توفیق سعیدی در کتابها و مقالات بعد از انقلابش همین حرکت آونگ‌وار او میان گذشته و حال است و استفاده هوشمندانه او از تاریخ از یک‌سو و به کار گرفتن مصطلحات روز در درون یک تحلیل تاریخی از دیگر سو. تنها در مقوله «نامه‌ای به جای مقاله» سعیدی ۲۴ مورد از اشارات و مصطلحات روز را جهت توجیه طرز حکومت امیر مبارزالدین به کار برده است که هر یک از آن اشارات و مصطلحات برای تطبیق وضع آن روز و امروز ایران دهانی به پهنای فلک دارد. به نقل چند جمله از این دست توجه کنید:

«اغلب فرزندان ناسپاس و بازبگوش آدم نه اشک زاری و ایتھالی می‌ریزند و نه در محفل دعای کیمیلی ناله حاجت سر می‌دهند» (ص ۶۴۴).

«اگر جوان ترگل و رگلی مثل شیخ ابواسحق به سلطنت برسد و فی‌الجمله آبادی و رفاهی پدید آید، حاصلش چه خواهد بود جز رواج کفر و غفلت از اسلام؟» (ص ۶۴۵).

«آن هم در سرزمینی که ستونهای با وقاحت بر سر پا ایستاده تخت جمشید خار چشم مسلمانان متعهدی ست که دلبسته خیمه گاه عربند و از طاق و رواق عجم نفرت دارند» (ص ۶۴۶).

«و با انقلابی فرهنگی دکان معلمان حکمت و طب و کیمیا و ریاضی و ادب را تخته کند» (ص ۶۴۷).

«اکنون نایب امام و پیشوای زمان یعنی خلیفه رسول الله با یکی دو واسطه با خدا مربوط شده است. هر چه بر زبانش جاری شود الهام الهی است و هر دم و قدمی که بزند و بردارد دارد در راه خدا» (ص ۶۵۲).

«ریختن خون مفسدان فی الارض و محاربان با خدا امر واجبی است که به هیچ بهانه‌ای نمی‌توان در اجرایش تعلل ورزید» (ص ۶۵۳).

«و قنهای گناه آلودی را که بی تجویز شرعی به هم رسیده‌اند سنگسار می‌کند» (ص ۶۵۴).

«با این مقدمات انتظار شما در دوران حکومت اسلامی امیر مبارزالدین از شخصی چون خواجه شمس‌الدین محمد که حافظ قرآن است و دلبسته دین مبین چه می‌تواند باشد؟ جز این که روز و شب در مدیحه‌ش داد سخن دهد... و مخالفان و معاندانش را از مفسد فی الارض و محاربان با خدایی توصیف کند که باید به محض رؤیت و احراز هویت شکمشان را سفره سگان کرد...» (ص ۶۵۴).

«شاعری بدین بی‌انصافی با آن اسلام التقاطی و احیاناً انحرافیش، به نظر شما شایسته تجلیل است یا به محاکمه کشاندن و به‌داوری نشاندن» (ص ۶۵۵).

«حکومت اسلامی امیر مبارزالدین محمد چه هیزم تری به تو فروخته است که با توصیه به بانگ چنگ مخور می که محتسب تیز است داغ جاسوس بازی و اختناق بر پیشانی آن زده‌ای» (ص ۶۵۶).

«اگر در نامه اعمال لبریز از حسنات امیر مبارز، گناهی وجود داشته باشد همین است که به محض تصرف شیراز جناب اجل عالی را در ردیف هزاران مفسد فی الارض گردن نزد» (همان صفحه).

«در شیراز قرن هشتم که خبری از بدآموزیهای استکبار جهانی و ترهات ابله‌فریبی به نام اعلامیه حقوق بشر نبود تا بگویم شستشوی مغزی شده‌ای و با مفاهیم باطلی از قبیل آزادی و حق حیات آدمیزادگان و ممنوعیت تفتیش عقاید و امثال آن خو گرفته‌ای» (همان صفحه).

«اولاً خودت بهتر می‌دانی که این شبه‌کود تا دوامی نکرد» (همان صفحه).
 «باز هم اولاً مگر معجزات شمشیر مبارک خالد بن ولید و آمدادهای غیبی را فراموش کرده‌ای؟» (ص ۶۵۷).

«وانگهی در رکاب مجاهدی مثل امیرمبارز کشته شدن و مستقیماً بی‌هیچ سؤال و جوابی به بهشت رفتن بهتر است یا چند سالی با فقر و نکبت زیستن و مرتکب معاصی گشتن و سرانجام به درک اسفل واصل شدن» (همان صفحه).

«امیری بدین نازیبی را که جز اجرای احکام خدایی هدفی ندارد با کنایاتی ابلغ من التصریح هجو کردن کار خدا پسندانه‌ای است؟» (ص ۶۵۸).

«می‌خواهی بگویی من شاعرم و شاعر از زشتیها نفرت دارد و هیچ زشتی به قباح زهد ریایی نیست. می‌خواهی بگویی از تظاهرات خنک فرصت‌طلبان دلت به هم خورده است و نتوانسته‌ای الواط و قوادان شهر را در لباس نپی از منکر تماشا کنی و زنان بدکاره بدنام را در منصب عفت‌الزمانی» (همان صفحه).

بدین گونه است که سعیدی سیرجانی با تکیه بر میراث کهن فرهنگ و ادب فارسی با دستی پر از شعر و حدیث و روایت با نگاهی تیز و رندانه بر جامعه و افراد پیرامونی خویش به دیدار گذشته می‌رود و با چابکدستی، حال را در گذشته تصویر می‌کند. نوعی از ادبیات را به وجود می‌آورد که باید آن را ادبیات متجدد متکی بر سنتهای کهن خواند و شاید اصطلاح «ادبیات مقاومت» را از بیگانگان به عاریت گرفت و بر مجموع آثار او اطلاق کرد. آثار مختلفی که به زبان روشن روزنامه دست یافته و از آن برای مبارزه بی‌پرده، اما خالی از هیاهوی روزنامه‌ای استفاده می‌کند. به نظر می‌رسد که بازنگریهای سعیدی و روایت‌های هوشیارانه او، نسل بعدی ایران را در کاربرد ادبیات کهن به روزگار نو «مایه دستی» بیاماند خواهد بود و عصای موسی وار وازگانش جادوی فراغنه همه زمانها را خواهد بلعید.